

بی‌هنجاری

آنومی یا بی‌هنجاری، مفهومی **بابک حقیقی‌راد** است که توسط امیل دورکیم (۱۹۱۷–۱۸۵۸) جامعه‌شناس مشهور فرانسوی در ادبیات جامعه‌شناسی وارد شده است. به اعتقاد دورکیم، در زندگی روستایی مبتنی بر کشاورزی هنجارهای مستقر و پایداری وجود دارند که الگوهای رفتار، و طایف و انتظارات افراد جامعه را مشخص می‌سازند. دورکیم همبستگی حاصل از این نظم هنجاری پایدار را همبستگی مکانیکی می‌نامد.
جوامع دارای این نوع همبستگی، واحدهای مستقلی هستند که در آنها خانواده‌ها به عنوان نهادهای دارای کارکردهای فراوان و از جمله کارکرد اقتصادی، تیزارهای تمامی افراد جامعه را تأمین می‌کند. با ظهور سرمایه‌داری صنعتی و آغاز مهاجرت مردم از روستاها به شهرها، همبستگی مکانیکی دیگر توانایی ایجاد ساختار برای زندگی اجتماعی نوین را از دست داد. در این شرایط، نوع جدیدی از همبستگی با عنوان همبستگی ارگانیک شکل می‌گرفته که مبتنی بر تقسیم کار بوده و دربردارنده ساختار هنجاری هدایت‌کننده‌ای نیز است. درواقع به اعتقاد دورکیم، همبستگی مکانیکی مبتنی بر تشابهات افراد بود، در حالی که همبستگی ارگانیک بر مبنای تمایزات موجود بین افراد جامعه، شکل می‌گیرد. اما گذار از همبستگی مکانیکی به همبستگی ارگانیک مدتی به طول می‌انجامد. ویژگی غالب این دوره گذار، بی سازمانی هنجاری است که دورکیم آن را شرایط آتومیک می‌نامد. البته منظور دورکیم از این واژه بی‌هنجاری مطلق نیست. زیرا در هر جامعه‌ای به هر حال هنجارهای غالبی وجود دارند، در واقع هدف اصلی او توصیف وضعیتی است که در آن بی‌نظمی نسبی هنجاری حاکم است. رها شدن از تأثیر بارزدارنده و محدودکننده هنجارها نه تنها شرایط را برای زندگی افراد مساعدتر و آزادتر نمی‌کند بلکه در غیاب هنجارهای هدایت‌کننده، مردم نمی‌دانند چگونه رفتار کنند و در انتظار چه چیزهایی باشند. از نظر دورکیم، بسیاری از مسائل اجتماعی در اروپای دستخوش صنعتی شدن شباناد در نتیجه عدم وجود یک نظم هنجاری مناسب پدید آمده بودند. نمونه بارز این نوع نگاه در کتاب «خودکشی» قابل مشاهده است. دورکیم در این کتاب، با بررسی جامعه‌شناختی آمارهای مربوط به خودکشی، خودکشی را دارای انواعی می‌داند که یکی از آنها خودکشی «آتومیک» است. این نوع از خودکشی زمانی شیوع می‌یابد که ارزش‌ها و هنجارهای گروهی معنای خود را از دست داده و موجبات انزوا، سردرگمی و نابسامانی فردی را در اعضای گروه فراهم می‌آورند.
مرتون جامعه‌شناس معاصر آمریکایی، از مفهوم آنومی در تحلیل انحراف اجتماعی بهره گرفته است. به اعتقاد مرتون گسست موجود بین اهداف مشروع که به گونه‌ای فرهنگی تعریف می‌شوند و وسایل نیل به این اهداف که دارای مشروعیت اجتماعی هستند، شرایطی را پدید می‌آورد که مرتون آن را شرایط «آتومیک» می‌داند. مرتون پراساس واکنش‌های چهارگانه افراد در برابر این شرایط آتومیک، چهار نوع شخصیت مشرف را براساس شیوه برخورد آنها با عدم عنصر فوق‌الذکر (اهداف مشروع و وسایل مشروع) از هم متمایز می‌کند:
۱– ناوَر، ۲– مناسک‌گرا، ۳– متزوی، ۴– طایفانگ.

بی‌هنجاری

شرق : از محمدرضا شفیعی کدکی به‌تازگی سه کتاب «فتر روشناسی»، «نوشتنه بر دریا» و «چشیدن طعم وقت» که مجموعه‌ای از میراث عرفانی یازید بسططامی، ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر است در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته اند. نشست هفتگی شهر کتاب در روز سه‌شنبه ۳۰ خردادماه به نقد و بررسی این مجموعه اختصاص دارد که با حضور محمود عابدی، تقی پورنژادیاران، مهدی مجتبی و مریم مشرف برگزار می‌شود.
از علاقه‌مندان دعوت می‌شود که در این نشست شرکت کنند. این جلسه سه‌شنبه ۳۰ ۸۵/۳/۳ از ۱۷ تا شهرکتاب مرکزی واقع در خیابان حافظ شمالی، نش زرتشت‌شرقی برگزار می‌شود.

بزرگداشت امیرتو اکو در خانه هنرمندان

بزرگداشت «امیرتو اکو» نشانه‌شناس، فیلسوف، منتقد ادبی و رمان‌نویس ایتالیایی به‌نام میکهارا ایوان هنرمندان ایران» و مجله فرهنگی هنری «بخارا» اول تیر در تالار پتهوون خانه هنرمندان ایران برگزار می‌شود. به گزارش آفتاب‌نیوز، بخارا پس از بزرگداشت برای اوسیب ماندلشتام و رضا سیدحسینی، بزرگداشت «امیرتو اکو» را برگزار خواهد کرد. امیرتو اکو به عنوان استاد دانشگاه پولینویا ایتالیا، امروزه به خاطر نظریاتش درباره نشانه‌شناسی، تارویل ادبی و زیبایی‌شناسی قرون وسطی پیش از آن که به داستان‌نویسی معروف بوده‌است. اکو در سال ۱۹۸۰ با انتشار کتابش به نام «نام گل سرخ» که در سراسر دنیا بیش از ۱ میلیون نسخه فروش داشت رابار یک بک دول‌روشنفکری شناخته شد. این رمان که مجموعه‌ای از بحث‌های فلسفی، مجادلات مذهبی و گفت‌وگوهای علمی را در قالبی پلیسی و در فضای قرن چهاردهم ایتالیا به نمایش می‌گذارد، «آهنگ‌های برای داستان‌های بعدی اکو و از همه معروف تر، «آونگ» «فوکو» داستانی به نهایی‌اندیشمندانه درباره دور و کلکی که در واقعیت می‌پیوندد و توطئه‌گری‌های داستانی که تبدیل به واقعیت می‌شوند، بود. امیرتو اکو با داشتن بیش از ۲۰ دکتری افتخاری و مجموعه‌ای از جوایز ادبی و علمی یکی از برجسته‌ترین روشنفکران عصر حاضر شناخته می‌شود.

دومین مجمع جهانی حقوق بشر در یونسکو

دومین «مجمع جهانی حقوق بشر» به منظور تبیین مفهوم حقوق بشر در جهان امروز، طی روزهای ۱۹ تا ۲۳ تیرماه در یونسکو برگزار می‌شود. به گزارش مهر دومین مجمع جهانی حقوق بشر یونسکو در نظر دارد گفت‌وگوهای همسان و مشترک بر پایه روابط اجتماعی و جهانی برقرار کند، به همین دلیل بر روابط منطقه‌ای، و کشوری و بین‌المللی در سطح جهانی تأکید می‌شود. این مجمع بین‌المللی بر سه موضوع اصلی احترام به آزادی و گوناگونی، جهانی شدن اقتصاد و حقوق بشر، مسئولیت‌پذیری و اتحاد تأکید دارد.

همچنین در این مجمع یک کارگاه در جهت تبیین مفهوم حقوق بشر در وضعیت فعلی برگزار می‌شود. اولین مجمع جهانی حقوق بشر در سال ۲۰۰۴ برگزار شد.



خیرچین

گزارشی از نشست نقد و بررسی تاریخ فلسفه کاپلستون

سی سال تاریخ فلسفه

انتشار جلد نهم تاریخ فلسفه کاپلستون بهانه‌ای شد تا نشست هفتگی شهر کتاب مرکزی به نقد و بررسی این اثر و جایگاه تاریخ فلسفه کاپلستون در میان دیگر تاریخ‌های فلسفه اختصاص یابد. در ابتدای این نشست کامران فانی به دیدگاه دکتر حائری‌زادی در خصوص تاریخ فلسفه اشاره کرد: دکتر حائری در اثر خود «کاوش‌های عقل‌نظری» یادآور شده است که فلسفه را در تاریخ نمی‌توان آموخت. تاریخ فلسفه نشانگر اندیشه حقیقی فلاسفه نیست. در واقع به نظر او برای شناخت آرای فلسفی باید به متون فلسفه رجوع کرد. این نظر به یک معنا دیدگاه تمام‌دقمای ما بوده است. تا قرن هجدهم و نوزدهم اصولاً مفهوم درستی از تاریخ وجود نداشت. کشف تاریخ‌پیش یکی از مهم‌ترین کشف‌های دوران مدرن است. در گذشته حس شناخت تاریخی وجود نداشت و مفهوم تاریخ به معنای امروزین کاملاً مفهوم مدرنی است و این امر خود را در تاریخ فلسفه نشان می‌دهد. تردیدی نیست که برای آموختن فلسفه نیازمند ترجمه متون قدیمی و متون نگاشته شده فلاسفه هستیم.

فانی درباره ربط تاریخ فلسفه با فلسفه اظهار داشت: ذات فلسفه تاریخ فلسفه است. اگر تاریخ فلسفه را بدانیم اما تاریخ سیر تطور اندیشه‌ها آشنا نباشیم بسیار بعید است که بتوانیم به اندیشه‌های یک فیلسوف در دوران خاصی پی ببریم. وی در ادامه به بررسی سیر اجمالی تاریخ فلسفه‌نویسی در جهان پرداخت و با اشاره به یکی به عنوان نخستین کسی که تحول را در تاریخ فلسفه ایجاد کرد، گفت: نخستین تاریخ‌های فلسفه به معنی نیمه‌کاره‌ای از تاریخ فلسفی را آلمان‌ها آغاز می‌کنند. دو محقق آلمانی در قرن هجدهم با توجه به مفهوم امروزین تاریخ که هرچیزی سرگذشتی دارد و این سرگذشت سیر تغییر، تحول و تطور آن را نشان می‌دهد، دست به نگارش می‌زنند که کار آنها نیز بیشتر به زندگینامه معطوف است اما تاریخ فلسفه به یک معنی با هگل آغاز می‌شود. اندیشه هگل در واقع سیر تاریخ است و از دید او فلسفه با تاریخ فلسفه یکی می‌شود. بنابراین فلسفه برای هگل همان تاریخ فلسفه است.

فانی ضمن اشاره به نحوه تقسیم‌بندی تاریخ فلسفه کاپلستون برای ترجمه در این باره گفت: کاپلستون از ۱۹۴۴ تا ۱۹۷۲ می‌سال تاریخ فلسفه‌اش را می‌نویسد. او خود اذعان می‌دارد که هدفش از نگارش این اثر، در اختیار نهادن یک کتاب درسی برای دانشجویان حوزه‌های علمی کاتولیک بوده است و تمام اثر او نیز به صحه وایتکان می‌رسد. بنابراین این اثر از حیث دینی نیز کاملاً تأیید شده‌است. از سوی دیگر چون او در فضای دانشگاهی تدریس می‌کنند تصدیق نگارش یک کتاب دینی نیست. کاپلستون گرچه معتقد است که هیچ نگارشی بدون طرفداری نیست و هرکسی دست به نگارش می‌زند هدف و نظری در ذهن دارد که آشکار و پنهان آن را در آثارش نشان می‌دهد. با این همه با اینکه او یک کاتولیک معتقد و مومن است و به یک نظام خاص فلسفی به نام نظام سنت توماس معتقد اما چنان‌آرای فلاسفه را و بیان و از

شیمای زارعی

تاریخ اذعان داشت: آنچه مسلم است قدمت تاریخ بیشتر از فلسفه است و فلسفه در معناای اخصی کلمه قدمت چندانی ندارد. فلسفه آنچنان جدید است که به آینده تعلق دارد و هنوز دوران فلسفه‌نرسیده‌است. فکر آینده‌ساز است. تاریخ نویسان بزرگ یونان قبل از فلاسفه بزرگ یونان قرار دارند و شعران نیز قبل از فلاسفه هستند و بعدها فلاسفه به مقابله پرداختند. تاریخ به معنای حرکت ذاتی مسائل جدید است. توجه به تاریخ به عنوان اینکه انسان و فکر در تاریخ ساخته می‌شود، و اینکه حرکت سازنده و تکمیل‌کننده باشد و ذات را بروز دهد، جدید است. در تبیین تاریخ‌پیش باید گفت: فلسفه اهمیت ندارد. تاریخ چون سیر و حرکت دارد واجد ارزش

در ادامه این نشست کریم مجتهدی در خصوص فلسفه و تاریخ اذعان داشت: آنچه مسلم است قدمت تاریخ بیشتر از فلسفه است و فلسفه در معناای اخصی کلمه قدمت چندانی ندارد. فلسفه آنچنان جدید است که به آینده تعلق دارد و هنوز دوران فلسفه‌نرسیده‌است. فکر آینده‌ساز است. تاریخ نویسان بزرگ یونان قبل از فلاسفه بزرگ یونان قرار دارند و شعران نیز قبل از فلاسفه هستند و بعدها فلاسفه به مقابله پرداختند. تاریخ به معنای حرکت ذاتی مسائل جدید است. توجه به تاریخ به عنوان اینکه انسان و فکر در تاریخ ساخته می‌شود، و اینکه حرکت سازنده و تکمیل‌کننده باشد و ذات را بروز دهد، جدید است. در تبیین تاریخ‌پیش باید گفت: فلسفه اهمیت ندارد. تاریخ چون سیر و حرکت دارد واجد ارزش

دشمن جاز

خلافتیت و شادمانی ناب است. از این‌رو دوروئو در صحبت از جاز، به‌رغم خاستگاه واقعی آن از کنش‌های اجتماعی آمریکای قرن بیستم، استفاده از عناصر قومی در آن را موجب نزدیکی این هنر به فرهنگ توده می‌داند. بداهه‌نوازی‌ها اگرچه به‌ظاهر آزادی از قیدوبندهای تعریف‌شده را تداعی می‌کند، اما در واقع به تکرار شکل‌ها و قالب‌های مشخصی از

موسیقی سیاهان می‌رسد و در نتیجه تقلیدی صرف از طبیعت و تسلیم شدن به آگاهی‌های محسوس است و از این‌رو نمی‌توان آن را هنر مدرن تلقی کرد. جاز ستاره‌های متعددی همچون لویی آرمسترانگ (سبک نیووارلثان)، بنی گودمن (سبک سوینگ) و چارلی پارکر (سبک بیباپ) را پروراند و لذا مشهور هنرنمایش ستاره‌ها شد، همان‌گونه که هنر کلاسیک مشهور هنرنمای ویرتوزها بود. چنین موسیقی‌هایی از دید آدورنو موسیقی بازاری تلقی می‌شوند. از دیدگاه آدورنو، اوج آزادی از قیدوبندهای مرسوم موسیقی در آثار شوئنبرگ دیده می‌شود. او با کنار گذاشتن تالیف-نظمی که در آن یک صدا محوریت دارد و فونکسیون و نقش صداهای دیگر در ارتباط با این صدا مشخص می‌شود-نظمی مبتنی بر ۱۲ نیم‌برده کروماتیک بدیده‌آورد که هر صدا نقشی یکسان دارد. این آزادی به نشوندن امکان می‌دهد تا اسیر لذات شنیداری نشود و به تمامیت اثر توجه کند. با تمام اینها، آدورنو به‌رغم ایرادهایی بر صنعت فرهنگ و هنر بازاری وارد می‌کند. بر این واقعیت نیز صحه می‌گذارد که هنری که از طریق یک هنر صنعت تولید می‌شود به آسانی با مخاطبان خود ارتباط برقرار می‌کند در حالی که هنر مدرن عملاً در این زمینه ناموفق می‌نماید. عقاید آدورنو درباره هنر، ادبیات، موسیقی و نقد فرهنگ رایج است. صنایع فرهنگی نیازهای کاذبی که زاده کاپیتالیسم مدرن و پرورش می‌دهد، در حالی که نیازهای اصلی انسان آزادی،

تدودر لودویک ویزترگاند آدورنو (۱۹۶۴-۱۹۳۰) از آثار خود را با

نوشتن مقالات انتقادی موسیقی آغاز کرد و با این هدف که این کار در آینده حرفه اصلی او خواهد بود، تحصیل موسیقی را در وین آغاز کرد. در همین جاز بود که با آنتون فون برن و آرتولد شوئنبرگ آشنا شد و در آهنگسازی تحت تأثیر شوئنبرگ و آلبان برگ- شاگرد شوئنبرگ و دوست آدورنو- قرار گرفت که از مدرنیست‌های موسیقی آن زمان بودند. مقاله «درابه جاز» (on Jazz) که در سال ۱۹۳۶ به چاپ رسید، نخستین جبهه‌گیری آدورنو در برابر هنر سرگرم‌کننده و یکی از بحث‌انگیزترین مباحث او به شمار می‌آید. (موسیقی جاز به موازات شکل‌گیری گام ۱۲ نتی اروپا، برگرفته از موسیقی برده‌های آمریکا، در آمریکا شکل گرفت و ریشه در بداهه‌پردازی دارد.) آدورنو در ارتباط با هنرهای بازاری واژه صنعت فرهنگ (Culture industry) را به کار می‌برد. صنعت فرهنگ میدانی است که تمایلات انتقادی از آن حذف می‌شود و فرهنگ توده را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. آدورنو معتقد است لذات فنی‌الوصول که از طریق استفاده از فرهنگ توده حاصل می‌شود، مردم را رام و مطیع خود ساخته است. تفاوت محصولات فرهنگی (از قبیل فیلم، موسیقی، نقاشی و…) آنها را متفاوت جلوه می‌دهد، اما تم اصلی یکی است. صنایع فرهنگ نیازهای کاذبی که زاده کاپیتالیسم مدرن و پرورش می‌دهد، در حالی که نیازهای اصلی انسان آزادی،

تدودر لودویک ویزترگاند آدورنو (۱۹۶۴-۱۹۳۰) از آثار خود را با

در لوژ شوپنهاور

خانواده را نشانمان می‌دهد و بسیار عمیق تر، نابودی زندگی را وقتی از پیروی تئوری‌ها سر باز می‌زند. این کتاب کوچک، با نقد طنزآمیز زندگی روشنفکرانه جازی، یک جواهر است. ما هایی را در آن می‌یابیم که با جسارت مطرح شده‌اند: خسته شدن از زندگی، موسسه نظریه‌پردازی درباره همه چیز، جهنم زندگی مشترک و انتظار یک تسلی. . . .
چهار شخصیت از خود می‌نویسند. نه برای ارتباط، بیشتر برای شرح تنهایی‌شان، اضطرابشان و دزدگی‌شان از زندگی. آریل از وقتی اسپنوزا ترکش کرده، در منگی سردی رفته‌است و به همسرش، نادین، دنبال هیچ‌تا زاده‌ای در زندگی مرده‌اش می‌گردد. دوست‌شان، سرژ، در زندانی روشنفکرانه به خود پیچیده‌است، آنجا که دزدگی از سر ناتوانی خود را پشت یک بدبینی وحشتناک پنهان می‌کند و روان‌پزشک آنها یادشان می‌اندازد که زندگی طراوت خود را از دست داده است، که اخلاق فریب‌مان می‌دهد و اینکه نباید سبکسری را از دست داد.

خیرچین

حکمت شادان



است چرا که حرکت ارزش فکر را تعیین می‌کند. بنابراین اگر به‌خواهم صرف‌نظر از جنبه‌های تاریخی و گذشته‌بحث‌کنیم، به‌طور کلی فلسفه به بحث فعلیت می‌دهد و آن را به حال می‌آورد اما تاریخ روایتگر گذشته‌است و به گذشته ارجاع می‌دهد. این دو ذاتاً با هم منسخت ندارند. اینکه تاریخ مسائل را به گذشته ارجاع می‌دهد با تأمل صورت می‌گیرد گویی تاریخ همیشه باید دوباره نوشته شود. در هر صورت درست است که تفکر، کنونی کردن مسئله است و تاریخ ارجاع به گذشته اما این دو مکمل هم هستند چرا که هم تاریخ فلسفه وجود دارد و هم فلسفه تاریخ و نه فقط این دو با هم متمایزند بلکه در هم تأثیر هم می‌کنند. اینکه ذهن غرب در تبیینات خود از مقوله ذاتی به مقوله تاریخی تبدیل شده شکی نیست. از قرن هجدهم بحث‌ها حالت تاریخی پیدا کرده و فلسفه تاریخ هم

مشتی‌پرانی با تبلیغ



بی‌سابقه، تبلیغ پخش کند؟ چرا؟آنها این کار را نمی‌کنند؟دو دلیل برای عدم انجام این کار در دیگر سرزمین‌ها وجود دارد. یکی از آنها برمی‌گردد به مسئله احترام به حقوق مخاطب که قاعدتاً چنین استدلالی در سرزمین‌ما خریدار چندانی ندارد. (همین دربریز در همین صفحه مطلبی درباره ضرورت احترام به مشترکان تلفن همراه منتشر شد.) بالاخره اسکی رفتن روی اعصاب مخاطبان حد و حسابی دارد و این کار آژواگرده، کمی فراتر از میزان صبر و حوصله مخاطب است. دلیل دوم اما به روایتشاسی مشتری برمی‌گردد. چنین رفتارهایی بیش از هر چیز تبلیغ را به ضدتبلیغ بدل می‌کند. مخاطبی که با آن همه بیجان پای تلویزیون نشسته و ناگهان با تبلیغ رنگ آژواگرده، مواجه می‌شود، بیش از آنکه جذب تبلیغ شود، از هرچه رنگ الوان و تبلیغ و تلویزیون بیزار می‌شود. اینجا است که باید نتیجه گرفت حتی اگر مسئله احترام به مخاطب، مسئله بی‌ربط و غیرقابل توجهی است، لااقل شرکت‌ها باید به خاطر «نپردیدن» تاریخی هم که شده از این کار باز بمانند.
Hamidreza-abak@yahoo.com



از آن دوره به بعد به کار رفته است. مجتهدی درباره ترجمه جلد نهم تاریخ فلسفه کاپلستون اشاره داشت: جلد نهم که عنوان از من دوربان تا سائرتر را به خود اختصاص داد در متن اصلی از دومستر است و به لویی اشتراوس و مریلوپوتی ختم می‌شود. بنابراین این عنوان مقداری از ابتدا و انتها جا انداخته است. با این حال ترجمه این اثر یکی از مجلدات خواندنی تاریخ فلسفه کاپلستون به شمار می‌رود. ترجمه آن متداول و رایج است و اصطلاحات آنها در غالب موارد تخصصی است. کتاب کاپلستون هم با وجود اینکه فرضی را جست‌وجو می‌کند اما در پی تحمیل کردن امری پیش ساخته نیست. وی ضمن اشاره به اهمیت نگارش مقدمه بر این اثر، نبودن مقدمه را یکی از نواقص کار ترجمه این کتاب دانست و تصریح کرد: لازم‌بود مترجمان به این امر توجه می‌کردند که دلیل مستقل ژان پل سائرتر خارج از فلسفه‌های آلمانی معنایش را از دست می‌دهد چون او در ستنی است که به پدیدارشناسی هوسرل، فیخته و بسیاری از مباحث موجود در آلمان مرتبط است. بنابراین لازم‌بود دلیل این مسئله در مقدمه توضیح داده می‌شد. در ادامه مجتهدی با توجه به اهمیت دادن به فصل دوازدهم درخصوص ژیلسون گفت: ژیلسون نابغه‌ای فرانسوی است که موفق شده فکر قرون وسطایی را فعلیت بخشد بی‌آنکه جنبه خرافی‌اش را حفظ کند. او نشان داد که دکارت تا قرن هفدهم وسطی استفاده کرده و توماس فلسفه مسیحی را از طریق ابن سینا و فارابی عقلانی کرده است. او یک مسیحی متعصب بوده و اهمیت او در فصل دوازدهم این کتاب آمده‌است. ژیلسون مقاله‌ای درخصوص اگزیستانسیالیسم سائرتر دارد که با استادی فوق‌العاده از لحاظ فلسفی نشان می‌دهد که فلسفه‌های وجودی ژان پل سائرتر اصلاً اصالت وجودی نیستند و اصالت ماهیتی‌اند. انسان ماهیت است و اصالت انسان، اصالت ماهیت است. مقصود کوچک کردن سائرتر نیست اما نباید او را بیش از حد هم بزرگ کرد. او نویسنده‌ای بود که از حیث ادبی در سنت فرانسوی قرار داشت و دنباله‌روی نویسندگان ناتورالیست فرانسه بود. در لحاظ فلسفی هم او اهمیت متفکران بزرگ آلمان را ندارد.

دفاع از قانون کپی‌رایت

سپس وقتی که فرفره به چرخش درمی‌آمد، در حال دودین بی‌امان به دنبال آن، امیدش به یقین بدل می‌شود، ولی همین که آن‌ش‌ء چوبی بی‌مقدار را در دست می‌گرفت، احساس نفرت می‌کرد و قیل و قال بچه‌ها که تا این لحظه از آن غافل مانده بود، ناگهان در گوشش سی‌پسچید، پا به فرار می‌گذاشت و خود مانند فرفره زیر می‌تازانه به پیچ و تاب می‌آمد. «داستان همین کار تمام می‌شود. « اینجانب به عنوان نویسنده جمله قبل اعتراف می‌کنم که: آنچه در نظر محترم شما گذشت داستانی از فانتزس کافکا با ترجمه علی‌اصغر حداد بود و باز هم اعتراف می‌کنم که به قانون کپی‌رایت

با کمی تأخیر احترام گذاشته و امیدوارم که با سرعت بیشتری به قانون کپی‌رایت، فرانتس کافکا و تمامی فیلسوفانی که با احترام کنم. با امید فردایی بهتر توجه شما را به بقیه مطالب صفحه جلب می‌نمایم!!
Gholipour_a@yahoo.com

پتک‌ها را بردارید

در راه‌بندان گیر خواهم کرد، تصادف خواهم کرد، وقتی به خانه دوست می‌رسم درخواست یافت که او این ساعت منزل نیست و . . . یا از آن‌ها نهار و واقعاً بازناشناسی می‌شد، همه چیز افتاد، نماز کم قضا خواهد شد یا اصلاً کار منواری ام بد خواهد شد و خج، اگر خدای ناکرده هیچ‌یک از این بالاها سرم نیاید، معنایش این است که نیروهای ماوراءالطبیعی بر من دغقب کرده‌اند و مرا مستحق توبه ندانسته‌اند. تا نسبت به این موضوع آگاهی پیدا کنم، نمی‌شود و می‌پرسم چرا (چون خداوند می‌داند که این حکم که عطفه بر من وارد شده است، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت فصلی، نه آفتابی که بدان چشم دوخته باشم و نه گردی که مرا به مخاطب بینی‌ما شده، خلاصه اینکه «بی‌دلیل» عطفه کرده‌ام- می‌دانم، طبق این اعتقاد، من باید صبر کنم و از رفتن به راه‌های دیگر صرف‌نظر کنم. خب، اگر به این هشدار «ماورایی» اعتنا نکنم، ختماً چیز بدی برایم روی خواهد داد: حکم‌هایی از خانه ناگهان عطفه می‌کنم (بی‌آنکه علت عطفه بر من روشن باشد، نه سرم‌خورده‌گی، نه حساسیت